

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی عده ای از این مباحثی را که در مقدمه هست حذف فرمودند، در این کتاب فوائد احتمال می دهم در اجود باشد، مراجعه نکردم اما احتمال می دهم آنجا باشد. به هر حال ایشان عده ای از مباحث را حذف کردند لذا ما برای این مباحث یا از کتاب مرحوم آقاضیا متعرض می شویم یا امروز از کتاب آقای خوئی. مرحوم آقاضیا این بحث را هم دارند لکن در ذیل معنای حرفی آوردند، مستقلا ندارند. و این فرق بین انشاء و اخبار است که خب بحث انشاء و اخبار انصافا هم در مقام استظهار در فقه خیلی تاثیرگذار است و خیلی موثر است و هم در اصول که بیشتر تحلیل است، عرض کردیم مباحث فقهی بیشترش استظهار است و مباحث اصولی هم استظهار است لکن بیشترش تحلیل است، تحلیل فرق بین اخبار و انشاء است و من دیدم حالا فعلا اجمالا یک مقدارش را از آقای خوئی بخوانیم و یک مقدارش هم از مرحوم آقاضیا، البته خب مطلب روشن است. حالا نمی دانم امروز می رسیم یا نه در بحث مکاسب هم تصادفا بحث شرط متعاقبین بعد از بلوغ مسئله رضا و اکراه است. در آن جا هم مرحوم نائینی که تقریرات مکاسب است. حالا شاید امروز یا فردا بخوانیم نمی دانم. ان شا الله تعالی متعرض بحث اخبار و انشاء به مناسبتی شدند و زوایای لطیفی است.

به هر حال فعلا برای آشنایی آقایان توضیحات مختصری از کتاب محاضرات مرحوم استاد. این مطلبی را از صاحب کفایه نقل می کنند. صاحب کفایه بین معنای حرفی با معنای اسمی فرقی را به قول آقایان شرط یا لحاظ گذاشته بود. آن وقت ایشان می گوید که لا یبعد أن یکون الاختلاف بین الانشاء و الخبر ایضا من هذا القبیل بمعنی أن طبعی المعنی الموضوع له واحد فیهما، چون هم اخبار و هم انشاء دارای هیئت هستند. عرض کردم بنای علما، البته بنای علما فعلا بر این است که معانی هیئات را از قبیل معانی حروف بدانند از قبیل معنای حرفی. اولاً برای هیئات معنا قائل باشند و ما این مطلب را توضیح دادیم مرارا و تکرارا که یکی از شئون لغت عربی این است که افاده معانی مختلف را با هیئات می کند، حالا در لغت فارسی و هند و اروپایی این طور نیستند، معانی مختلف را به وسیله

دیگری ابراز می کنند اما در لغت عربی با هیئات است. حالا این هیئات، هیئات افرادی است، هیئات ترکیبی است؟، ترکیبی ناقص است، ترکیبی تام است، انشائی است، اخباری است و الی آخره، اقسام هیئات و اینها را در زیر مجموعه حروف گرفتند، معنای حرفی گرفتند و تفسیرشان هم یکی است، عرض کردیم اگر ما بخواهیم دقت بکنیم حق این است که انصافا آنچه را که ما الان به اسم معنای حرفی می دانیم موارد مختلفی دارد، یکنواخت نیست یعنی هر کدام یک تفسیر و نکته خاص خودش را دارد. عرض کردیم مرحوم آقاضیا یک مقداری عبارات ایشان را خواندیم، یک مقدارش هم نخواندم. ایشان مثلا تمنی و ترجی و استفهام را یکی یکی بیان فرمودند.

بمعنی أن طبیعی المعنی الموضوع له، روشن شد این کلمه موضوع له روشن شد مرادم چی بود؟ چون ادعا این شده که در لغت عربی هیئت وضع شده است، خوب دقت بکنید، هیئت وضع شده برای یک معنایی، مثل معنای حرفی. حالا اگر وضع شده مثلا هیئت جمله اسمیه، شرطیه، مثلا فرض کنید انشائی، این وضع شده، این یکی است، فیهما در انشاء و اخبار و الاختلاف بینهما أنما هو فی الداعی.

حالا در این جا تعبیر به داعی کرده، ظاهرا مرادش همان لحاظ باشد، عرض کردم یک إن قلت و قلت هم دارد که آقایان حمل بر شرط کردند، شرط بعید است باشد. فإنه فی الانشاء قصد ایجاد المعنی و فی الخبر قصد الحکایة عنه. این مطلبی را که ایشان دارد که قصد ایجاد المعنی این همان معنای مشهوری است که برای انشاء گفتند. عرض کردیم در جامع المقدمات بود فکر کنم که الانشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه، از همان اوائل این را می گفتند، ایقاع المعنی. این معروف و مشهور در اصطلاحات آقایان این بود که معانی انشائی ایقاعی هستند، ایجاد می شوند و ان شا الله من بعدا توضیح بیشتری عرض می کنم در اوساط ما و این نکات فنی دارد که در خلال بحث های مکاسب و اینها هم نکات فنی و آثارش را عرض کردیم، در کتب متاخر ما مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی ایشان به معنای ابراز گرفتند. نه به معنای ایجاد و هر دو را به معنای ابراز. ایشان به عنوان قصد ایجاد المعنی قصد گرفته، قصد ایجاد معنا و قصد حکایت از معنا. و ظاهرا مرحوم آقا سید محمد حسین طباطبائی در ادراکات اعتباری هم این راه را پیش رفتند و اینها حرفشان این است که ایقاع معنا ندارد، مخصوصا آقای آقا شیخ محمد حسین هم شرح می دهد که ایقاع اصلا معنا ندارد. نه ایقاع اعتباری

معنا دارد و نه ایقاع تکوینی و حقیقی، ایشان یک توضیحی را راجع به این جهت می دهد چون در بحث حاشیه مکاسب مطالب ایشان را گفتیم دیگه تکرارش خیلی لطفی ندارد.

به هر حال فإنه فی الانشاء قصد ایجاد المعنی و فی الخبر قصد الحکایة عنه، و کلاهما خارجان، این دو تا قصد خارجان عن حریم المعنی، مراد ایشان از معنی یعنی موضوع له، از موضوع له خارج است، مرادشان از معنا این است. چرا؟ چون بنا را به این گذاشتیم که در این لغت هیئت وضع شده است. اگر هیئت وضع شده معنا می خواهد. موضوع له می خواهد. از حریم خود معنا خارج است. البته حالا چون ما حال نداریم و بخوانیم و بعد بگوییم یرد علیه. اصولا کلمه قصد مال امور ثانوی است، تعجب از ایشان است که اخبار و انشاء را قصد معنا کرده، خود این مطلب درست نیست. آنها نگفتند قصد ایقاع المعنی، خود ایقاع المعنی را انشاء گرفتند. ظاهرا صاحب کفایه توجه فرمودند قدس الله نفسه. بحث این قصد را که ایشان آورده. البته من الان از کتاب آقای خوئی نقل می کنم، ببینید کفایه هم این عبارت را دارند که قصد ایجاد المعنی. اگر نوشتند قصد ایجاد المعنی خب این خلاف مطلبی است که در تعریف است.

اصولا قصد از مراحل ثانوی است. این که انسان قصد یک معنا بکند این ربطی به موضوع له ندارد. اصلا نباید ایشان قصد را در تعریف بگیرند. عده ای مثلا انشاء را نسبت طلبیه، عرض کردیم نسبت بعد از طلب درستش می کنیم. من وقتی به شما می گویم بیا و این خطاب را می کنم این خطاب که آمد بعد می گوییم نسبت خطابی، نسبت بعدا درست می شود. چیزی که بعدا درست می شود نمی شود در معنای او بگیریم. خود این اشتباه و غلط است و لذا هم عرض کردم در کلمات آنها نیامده قصد ایقاع المعنی. خود ایقاع المعنی انشاء است، قصد ایقاع المعنی. و فی الخبر قصد الحکایة عنه و کلاهما خارجان عن حریم المعنی.

توضیح ذلک، بعد مرحوم آقای خوئی توضیح مختصری می دهند که صیغ مشترک مثل صیغه بعث و ملک و قبلت و نحوها تستعمل فی معنی واحد. البته انشاء اختصاص به عقود ندارد که حالا عقود را ایشان آوردند، مثل بعث و اینها، دیگه حالا نمی فهمیم چرا ایشان این معنا را گفته. ماده و هیئة فی مقام الاخبار و الانشاء، که این مطلب قطعاً خلاف وجدان است اما به حسب الماده فظاهر لأن معناه الطبیعی لا بشرط. خب حالا آوردن کلمه لا بشرط را در این مباحث اعتباری آوردن درست نیست.

و هي تستعمل في ذلك الطبيعي دائما، سواء كانت الهيئة الطارئة عليها تستعمل في مقام الاخبار أو الانشاء، نه این طور نیست.

و اما بحسب الهيئة فإنها تستعمل في نسبة ايجاد، نسبت یک معنای متاخری است. بعد از استعمال پیدا می شود. دیگره حالا من یکمی می خوانم برای این که با کیفیت مناقشه در عبارت آشنا بشویم. مضمون عبارت یک مطلبی است مفردات عبارت یکی یکی، ايجاد المعنى إلى المتكلم. عرض کردم فلانها تستعمل فی ايجاد الماده، فی نسبة ايجاد. نسبتی هم ندارد. ايجاد هم در مسئله اخبار معنا ندارد. این عبارت نیست و من هم در ذهنم بعید آمد، احتمال دادم که آقای خوئی مضمونا نقل کردند. دیگره حال مراجعه به کفایه را هم نداشتیم اما در ذهنم این عبارت یکمی عجیب و غریب آمد اما مطلبش درست است.

فلأنها تستعمل في نسبة ايجاد الماده الى المتكلم، من توضیح عرض کردم یکی از مشکلاتی که ما اصولا در این نحو و صرف و لغت و اعراب و اینها داریم آن کیفیت اعراب در جمل انشائی و اخباری را یکنواخت گرفتند که خود این اشکال دارد. اصلا اصل اشکال این جاست مثلا گفت قام زيد، قام فعل و زيد فاعل است. بعد مثل اضرب زيدا، اضرب فعل و فاعلش أنت ضمير مستتر، این مطلب نیست، آن جا فعل و فاعل نیست، اشتباه است. آن جا طلب است و مطلوب منه است. اصلا این تحلیلی را که نحوی ها به حسب اعراب در جمل انشائیه دادند عین جمل خبریه است. به نظر ما خود این مشکل دارد. این که ايجاد الماده الى المتكلم نسبة ايجاد الماده الى المتكلم، فی كلا المقامين یعنی اخبار و انشاء، زیر بنایش همان تفکر است. فکر کردند قام زيد قام فعل و زيد فاعل، در اضرب هم اضرب فعل و انت ضمير مستتر فاعل است. فی كلا المقامين. در صورتی که این مطلب است.

یکی از حضار: پس فاعل اضرب چیست؟

آیت الله مددی: فاعل ندارد. طلب است خودش. نسبت طلبیه هم نیست، خودش طلب است.

نه آن حرفی را که مرحوم نائینی می گوید ایجاد است، اصلا خودش طلب است. وقتی طلب کردید نسبت طلبی انتزاع می شود، اشتباه شده است. اصلا طلب اساسا وجودی است. اضرب یعنی طلب و لذا اگر بخواهیم تحلیل بکنید باید بگوییم.

یکی از حضار: بالاخره چه کسی این کار را بکند؟

آیت الله مددی: کردن کار که ربطی به فعل و فاعل ندارد. مطلوب منه است.

یکی از حضار: طالب که دارد.

آیت الله مددی: طالبش همان آمر است. عرض کردیم در اراده تشریعی سه تاست دیگه، مرید و مراد و مراد منه. در اراده تکوینی دو تاست، مرید و مراد. یک مراد منه هم دارد یعنی مطلوب منه. اگر بخواهیم تحلیل بکنیم باید این طور بگوییم. به نظر ما خیلی واضح است، نه نسبت طلبی است که آقایان نوشتند. نه قصد توش خوابیده. قصد مرحله قبلش است اصلا.

مثلا اضرب ضربا شديدا، این مطلوبش ضرب شدید است، توصیف آن است. چند سال است که ما این اشکال را کردیم که این کلاما المقامین که آقایان یکی گرفتند اشتباه است.

علی ای حال ببینید تستعمل فی نسبة، ایجاد ماده، این ایجاد ماده همان معنای فعل است که قام را نسبت می دهد و یک توضیحی را اخیرا عرض کردیم در باب فرق بین اسناد اشتقاقی و اسناد فعلی، توضیحاتی را اخیرا عرض کردیم. غایة الامر أن الداعی فی مقام الانشاء هو ایجادها فی الخارج. حالا ایشان داعی گرفته. عرض کردم ظاهرا آن معنای معروف چون لحاظ است، لحاظ آلی و استقلالی است و فی مقام الاخبار الحکایة عنها یعنی از آن ماده. فالاختلاف بینهما فی الداعی لا فی، و إن شئت قلت إن العلقۃ الوضعیة فی احدهما غیر العلقۃ الوضعیة فی الثانی. من تعجب می کنم مرحوم آقای خوئی قائل به تعهد است، مگر این که می خواهند شرح عبارت کفایه را بدهند. چون آقای خوئی قائل به علقه وضعیه نیست، ایشان که قائل به مبنای تعهد است قاعدتا علقه و رابطه را قبول ندارد مگر بگوییم که شرح عبارت کفایه را دادند، و إن شئت قلت إن العلقۃ الوضعیة فی احدهما غیر العلقۃ الوضعیة فی الثانی، فإنها فی الجمل الانشائیة، در جمل انشائیة تختص بما إذا قصد المتکلم ایجاد المعنی فی الخارج و فی الجمل الخبریة تختص بما. این ربطی به قصد ندارد.

عرض کنم بعد در این جا یک عبارتی را به قول ایشان از بعضی اعظام نقل کرده و مقررین بحثش، فکر می کنم مرادش مرحوم آقای آقاضیا باشد چون مطلب را ندیدم. چون بعد احتمالا اگر حالی باشد عبارت آقاضیا را بخوانیم.

.....

اقول ما ذكره قدس سره مبنى على ما هو المشهور بينهم بل المتسالم عليه من أن الجمل الخبرية موضوعة لثبوت النسبة في الخارج، چون این بحثی را که دارند جمل خبریه برای ثبوت نسبت در خارج است، چون در مقام ثبوت نسبت است می شود مقام حکایت و لذا متصف به صدق و کذب می شود. سرّ اتصافش به صدق و کذب این است که جمل خبریه مفادش این است که این نسبت در خارج هست. زید قائم یعنی زید متلبس به قیام است و اگر در خارج متلبس به قیام بود صدق است و نبود هم کذب است. این هم یک رای است. یک رای را به اعتقاد زدند که همان رای معروف در باب صدق و کذب است و عده ای هم به هر دو زدند، جمع بین واقع و بین اعتقاد کردند. همان نزاع معروفشان.

على ای حال لکن آقای خوئی حرفشان این است که جمل خبریه هم باز برای متصف به صدق و کذب نیستند که این هم مطلب عجیبی است.

لثبوت النسبة في الخارج و هو عدم ثبوتها فإن طابق النسبة الكلامية النسبة الخارجية فالصادقة. و إن الجمل الانشائية موضوعة لایجاد المعنى. این درست است، قصد ایجاد نفرمودند.

في الخارج الذى يعبر عنه بالوجود الانشائي كما صرح قدس سره أنه به في عدة من الموارد و قال إن الوجود الانشائي نحو من الوجود، حالا من يادم نمی آید در کفایه این مطلب باشد.

و لذا لا تتصف بالصدق و الكذب، فإنه على هذا لا مانع من أن يكون المعنى واحدا في كلتا الجملتين و كان الاختلاف من جهة الداعى. اقول يقع الكلام في مقامين، اما الكلام في المقام فالصحيح هو أن الجملة الخبرية، وقتی می گوئیم زید قائم اصلا این وضع شده للدلالة على قصد الحكاية، قصد توش ندارد، خود حکایت است. و الاخبار عن الثبوت أو النفي في الواقع، اصلا این برای این جعل شده است به تعبیر ایشان که من در مقام قصد حکایت هستم.

و لم توضع للدلالة على ثبوت النسبة في الواقع أو نفيها. اما برای ثبوت نسبت نیست. این در مقام قصد حکایت از خارج است، برای این که بر این مطلب دلالت می کند.

و ذلك لسبب، أولا أنها لا تدلّ، البتة الان در این جا بحث ما بحث وضع است، خوب بود ایشان لم توضع می گفتند به جای لا تدلّ، دلالت مال مرحله بعد است. اول وضع را روشن بکنیم بعد به دلالت برسیم.

لا تدلّ على ثبوت النسبة خارجا أو على عدم ثبوتها ولو ظنا، مع قطع النظر عن حال المخبر و عن القرائن الخارجية، مع أن دلالة اللفظ، حالا ایشان تعبیر دلالت کرده است، لا تنفك عن مدلوله الوضعي، این مدلوله الوضعي، وضع را ایشان قبول نکردند. عن تعهد، بعد می گویند، تعهد را بعد می آورند

و إلا لم يبق للوضع فائدة، فإذا فرضنا ان الجملة بما هي لا تدل على تحقق النسبة في الواقع و لا كاشفية لها عنه
این تحقق نسبت همان حکایت است، فرقی ندارد، حالا ایشان خیلی سخت گرفته است.

- أصلا - حتى ظناً، فما معنى كون الهيئة موضوعاً لها

موضوعه باید باشد.

بل يصبح ذلك لغواً

آقایان یک اصطلاحی را دارند به اسم حکمة الوضع، یعنی می گویند که انسان وضع می کند به خاطر ابراز آن مقاصدی را که دارد و این حکمت وضع اقتضا می کند که وضع به اندازه همان مقاصد باشد و إلا زیادیش لغو است، اگر به درد کاری نمی خورد بنا نیست چیزی را با آن افاده بکند لغو در می آید. این اصطلاحاً بهش حکمت وضع می گویند یعنی حکمت وضع هم اقتضا می کند وضع الفاظ و هم محدود می کند به مقدار حکمت. آن مقداری که نیاز هست، الحاجة ام الاختراع، به آن مقداری که حاجت هست وضع و جعل می کند، بیش از آن مقدار دیگه جعل نمی کند. همان مقداری که محل حاجت است.

نعم إنها و إن كانت عند الاطلاق توجب تصور الثبوت أو النفي في الواقع، این هست، إلا أنه ليس مدلولاً للهيئة، این ثبوت مدلولش نیست، فإن التصور لا يكون مدلولاً للجملة التصديقية بالضرورة، چون این جمله مفادش مفاد تصدیقی است این تصور نمی شود مفاد آن باشد. من از ایشان تعجب می کنم این جمله تصدیقی چون نیاز دارد به ثبوت و عدم ثبوت، خب این هم جزء همان باشد یعنی به عبارت

دیگر وقتی می گوید زید قائم است می خواهد بگوید این نسبت قیام برای زید ثابت است، عرض کردم و اخیراً هم در بحث اشاره کردم در تفکرات ثنائی در تحلیل الفاظ این نکته که به کار برده می شود در تحلیل هیئت ترکیبی تام آن نکته اش در حقیقت این است که آقای خوئی می خواهند بگویند ثبوت نیست، قصد حکایت است، نه این که ثبوت باشد. یا ابراز امر واقعی است، اولاً ابراز که خب بعد از تلفظ می آید، بعد از بیان می آید. ابراز که اصلاً نمی شود موضوع برای لفظ بشود. آن خودش عین ابراز است. این معنایی که ایشان فرمودند هم در معنای خبری و هم در معنای انشائی که خلاف وجدان است، عرض کنم به این که و اما این که ثبوت و نفی در خارج، خب ظاهرش این است که لذا عرض کردیم ما یک عده از لغات را داریم که ثلاثی هستند، مثل فارسی و انگلیسی ثلاثی هستند، خب این ثلاثی بودن به خاطر همین ثبوت است دیگه. وقتی می گوید زید ایستاده است این است برای چیست؟ ایشان ظاهراً فقط زید قائم را تصور فرمودند. عرض کردیم لغات یا ثنائی هستند مثل لغت عربی یعنی در هیئات ترکیبی تام یا ثنائی هستند یا ثلاثی هستند. ثلاثی مراد ما آن لغاتی هستند که برای نسبت هم، رابطه هم لفظی قرار می دهند، ثنائی برای رابطه دیگه لفظی قرار ندادند، مثلاً در لغت عربی می گویند زید قائم، زید مجتهد، زید عالم، دیگه لفظ قرار نمی دهند اما در لغت فارسی یا انگلیسی و تصادفاً در لغت انگلیسی واقعاً هم رابطه رابطه است چون وسط است مثلاً **Ali is**، آن کلمه **is** در وسط است، حالا در فارسی است در آخر کلام می آید، زید ایستاده است، عالم است، این کلمه است که رابط باشد در آخر می آید اما در خود لغت انگلیسی و لغات مشابه آن درست در وسط می آید یعنی درست حالت ربط دارد، اگر گفتند مراد ثبوت است یعنی می خواهند بگویند این رابط برای این آمد که این صفت برای این شخص هست، این ربطش داد. این ربط دادن مال ثبوت و عدم ثبوت است، قصد حکایت نیست.

یکی از حضار: طبق تصور ثنائی که شما می فرمایید که رابط وجود ندارد عائد هم وجود ندارد؟

آیت الله مددی: بله گفتند، تصادفاً بصری ها معتقدند حتی اگر اسم جامد هم باشد آن هم عائد دارد مثل زید اسد یعنی اسد در آن هو است. خیلی خلاف ظاهر است. هم در قائم و هم در هو خلاف ظاهر است.

یکی از حضار: بالاخره ثبوت در خارج از ذهن ماست، ما حکایت می کنیم با توسط اخبار، حالا یا ثنائی یا ثلاثی، در هر دو عقد الحمل است.

آیت الله مددی: نه دیگه اگر بنا به این شد دیگه از عقد الحمل خارج می شود. خودش رابطش مستقل می شود یعنی موضوع یکی می شود و محمول یکی می شود و این ربطش می دهد. به هر حال وقتی ربط می دهد چکار می خواهد بکند؟ قصد حکایت دارد که آقای خوئی می گوید یا قصد ثبوت دارد؟

یکی از حضار: اصلاً ثبوت دست ذهن ما نیست، ثبوت یک امر خارجی است.

آیت الله مددی: این بلا اشکال است. حالا ما اصلاً راه دیگری رفتیم. ما با اصحاب مماشات می کنیم. به هر حال این که می گوید است یعنی چه؟ رابط یعنی چه؟

یکی از حضار: یعنی حکایت از رابطه می کند؟

آیت الله مددی: حکایت می کند یا نسبت می دهد؟ ظاهراً می چسباند. نسبت می دهد دیگه. آن حکایت منتزع می شود و إلا آن می خواهد بگوید قیام به او چسبیده، خب این نسبت است دیگه.

یکی از حضار: نسبت خارجی است یا ذهنی؟

آیت الله مددی: نسبت خارجی است

یکی از حضار: پس حکایت از خارج است.

آیت الله مددی: ببینید حکایت بعد درست شد. خود کلام برای چیست؟ هی من کلام می گویم نه دلالت. دلالت مال مرحله بعد است. دلالت عبارت از این است که لفظی را بکار ببرید شما را به آن معنا برساند. این دلالت است. حالا ما در اول داریم موضوع له را بررسی می کنیم. این خبر دادن مرحله بعد است یا خود این وضع شده برای خبر دادن؟ روشن شد؟ دلالت را کنار بگذارید، یکی دو مرتبه عرض

کردم که لا تدلّ که ایشان آوردند کار را مشکل می کند چون همان عبارتی که ایشان از کفایه نقل کردند که موضوع له، چون الان بحث در وضع است نه در دلالت.

مشکل کار را حل بکنید، آن وقت اگر لغت ثنائی شد، آن وقت یک تصور دیگه هم است، عرض کردیم در شرح مطالع یکی از اقوال همین است که در لغت عربی رابط همان هیئت است. یکی از آقایان می گفتند تنوین، آنها می گویند رابط همان هیئت است. یعنی آن جا هم آمدند تصور رابط کردند. رابط یعنی ثبوت نسبت، نسبت دادن دیگه. البته این که ما در آن قضیه ذهنیه نسبت می دهیم و این نسبت یک نسبت ذهنی است، آن وقت آمدند این را با نسبت خارج حساب کردند، این درست نیست چون در خارج نسبت نیست، در خارج زید قائم است، زید قائم است در خارج نیست، حالا این را بعد از آن شا الله توضیحاتش را می گوئیم.

فان التصور لا يكون مدلولاً للجملة التصديقية بالضرورة

عرض کردم تصویری که می کند در مقام وضع چه تصویری می کند؟ دقت بکنید مقام وضع را می گوئیم نه مقام دلالت. آقای خوئی هم هی دلالت آوردند، دلالت مرحله متاخر است. بله این نسبت را چرا؟ چون این نسبت دادن را در مقام حکایت یعنی در مقام حکایت است یعنی وضع برای حکایت نشده است. این دو تا فرق می کند. در مقام حکایت از خارج است اما این وضع نشده، ما یک تحلیلی داریم هیئات و مفردات، من عرض کردم معانی حرفی یک مشکلش همین است تحلیل آنها خیلی سنگین است. واقعا خیلی سخت است. بعدش هم اقسام مختلف دارد، اگر یک قسم بود باز هم مشکل نبود. اقسام هیئات داریم و مثلاً مرحوم نائینی می خواست بگوید هیئت باب مشتق چرا تنوین قبول می کند، هیئت افرادی تام، با هیئت جمله خبریه، چه فرقی با همدیگر در این جهت دارند. این قسمت هایش واقعا کار مشکلی است.

و علی الجملة ان قانون الوضع و التعهد

خوب شد ایشان را که عرض کردم بعد تعهد را می گوید. ایشان باید کلمه وضع را هم گفتند به خاطر خوشی دل مشهور و إلا ایشان قائل به وضع نیستند.

.....
یقتضی عدم تخلف اللفظ عن الدلالة على معناه الموضوع له

تخلف نمی شود بکند.

فی نفسه

یک اختلافی بین وضع و بین دلالت را ایشان قائل است.

فلو كانت الجملة الخبرية موضوعاً للدلالة على النسبة الخارجية لدلت عليها لا محالة.

خب ظاهرش این طور است که اصلاً تعبیر به رابطه و آوردن رابط این حتماً یک نکته ای دارد، در کلام گفت زید قائم است، مخصوصاً که مطلع هستید که در زبان فارسی برای کان تامه و ناقصه لفظ دارند. در عربی ندارند. از همان معنای عام استفاده کردند. در زبان فارسی هست کان تامه است و است کان ناقصه است. فرق بین استی و هستی، بین است و هست در زبان فارسی در این جهت است. هست اساساً به مفاد کان تامه است، زید هست، قائم هست، و اما است برای مفاد کان ناقصه است، نسبت است، برای نسبت دادن است. آن برای اصل وجود است. در لغت عربی می گویند زید موجود یعنی از همان لفظ عام استفاده می کنند اما در لغت فارسی وضع شده به ازایشان.

(السبب الثاني) - ان الوضع على ما سلكناه عبارة عن التعهد و الالتزام النفساني، و مقتضاه تعهد كل متكلم من أهل أى لغة انه متى ما

قصد تفهيم معنى خاص ان يتكلم بلفظ مخصوص

خیلی خب اینها را قبول کردیم.

فاللفظ مفهوم له و دال

این دلالت بعد از وضع است.

على ان المتكلم أراد تفهيمه بقانون الوضع، و من الواضح ان التعهد و الالتزام لا يتعلقان إلا بالفعل الاختياري، إذ لا معنى للتعهد بالإضافة

إلى امر غير اختياري و بما ان ثبوت النسبة أو نفيها في الواقع خارج عن الاختيار فلا يعقل تعلق الالتزام و التعهد به

چرا در مقام تعبیر مشکل ندارد، این در مقام تعبیر یعنی ما به ذهنمان می آید که بعد عرض می کنیم. آن چه که ما داریم به ذهن ما می آید این است که اینها ابتدائاً صورت ذهنی را گرفتند، تحلیلش دادند و تطابق و عدم تطابقش را با واقع ملاحظه کردند. در صورتی که به ذهن می آید در زندگی بشر به عکس بوده، اول واقع بوده و از آن صورت ذهنی درست کردند. این دو تا دیدگاه را اگر عوض بکنیم خیلی مطلب عوض می شود. اینها اول روی تحلیل اخبار و انشاء به این معنا رفتند و ان شاء الله عرض می کنیم که بعید نیست در زندگی انسان هم معنای حرفی و هم انشاء متاخر است، اصولاً ابتدائاً اخبار بوده بعد انشاء پیدا شده، و بعد هم معنای حرفی. یعنی اصولاً آنچه که بوده به صورت مفرد و آنچه که در خارج هست به صورت مفرد است. آن چه که در خارج است در باز است، این یک تحلیلی بوده که بشر بر اثر آن خصلتی که دارد در را از باز جدا کرده است. به خاطر این که چیزهای دیگر را هم باز دیده و در را هم در حالت دیگری دیده این دو تا را جدا کرده. بعد در مقام لفظ و تعبیر، در مقام تعبیر و ادبیات این جدایی در مقام تعبیر آمده است یعنی به عبارت دیگر اول جدایی شده و بعد برای این ها الفاظ قرار داده است. انبئهم باسماء، انباء آدم الاسماء، عرض کردیم ظاهراً آیه مبارکه این است که در آن جایی که صحبت از ذات انسان است بیان دارد. با ماده علم هم آورده. علمه الییان، آن جایی که از تحقق انسان در خارج است کلمه اسماء را آورده. آن هم باز علم است.

یکی از حضار: در باز که تصور است، شما فرمودید اصل تصدیق بوده؟

آیت الله مددی: در باز تصور است، تصدیق نیست. بشر این را جدا کرد. تصویری که کرده تصور خارج، ببینید شما اول آنی که با خارج قرار می گیرید تصورات است. بعد که به مقام تعبیر یعنی آمد که تفهیم و تفهم اجتماعی صورت بگیرد. فرض کنید بشری که در غار زندگی می کند لفظ نمی خواهد بگذارد که، چون لفظ یک پدیده اجتماعی است برای تفهیم و تفهم است. آن تصور که می کند همین در باز را می بیند. آنی که می بیند این است. این آمد این کار را کرد، آن وقت صحبت این است که حالا که آمد جدا کرد و برای جداسازی لفظ قرار داد این را چکار کرد؟ این را آقای خوئی می گوید قصد حکایت مثلاً، قصد حکایت توش نیست. آن چه که در این جا هست یعنی قصد حکایت به این معناست که اولاً قصد توش نیست، این دارد خبر می دهد از یک واقع خارجی، این دارد خبر می دهد.

یکی از حضار: قصدش چیست؟

آیت الله مددی: هر کلامی قصد می خواهد، کلام بلا قصد که باطل است. آن وقت جمله ای را بشر برای این جهت قرار داد لذا عرض کردیم ممکن است بعضی از افراد بشر اصلا یک لفظ مفرد برایش بکار برده باشند یعنی در بعضی از لغات. حالا من احاطه ندارم لکن ممکن است در بعضی از لغات در باز است را یک کلمه می آورند و در بسته است را یک کلمه دیگر بیاورند. اصلا عوض بشود. عرض کردم در خط هیروگلیف فعلا این طور است چون ما از لغت هیروگلیف، آن جا در به اضافه باز نمی نویسد. مثلا گاو حسن که می خواهد عکس حسن را می گذارد، یک گاو هم پهلویش می گذارد و می شود گاو حسن. اما در باز را خود در باز را می کشد، یعنی یک تصور وحدانی دارد، نه ثنائی است و نه ثلاثی. حالا این دو تا دیدگاه را بعد توضیح بیشتری می دهم.

إذ لا معنى للتعهد بالاضافة الى امر غير اختياري.

نه این بحث امر غیر اختیاری نیست.

و بما أن ثبوت النسبة أو نفيهما في الواقع

و عرض کردیم آن چه که بشر آمد در بعد قرار داد بعید نیست در تفکرات ثنائی و در لغات ثنائی در حقیقت در را دید و مفهوم باز را بر او یکی دانست، و بعید نیست در لغات ثلاثی در را یکی دید، یعنی مصداق را دید و مصداق باز را با او متحد کرد. این که آمدند گفتند در لغت عربی هو استعاره است این اصلا معلوم نیست، شاید در خصائص لغت. آن روز هم عرض کردم در این منطق جدید یا رمزی یا ریاضی به قول عبدالرحمن بدوی نظریه کم المحمول، در منطق قدیم هم دارد که ادات کم بر محمول هم وارد بشود، مثلا کل انسان حیوان یعنی کل انسان بعض الحیوان و کل انسان ناطق یعنی کل انسان کل ناطق. لذا قضیه کلیه به دو جور بشود. کلیه کلیه المحمول. کلیه جزئیة المحمول. و لذا مجموع قضایا را هشت تا می کنند. ما عرض کردیم بعید نیست واقعا دو تفکر باشد، نه این که دو لفظ باشد، دو اصطلاح باشد، و البته خود عبدالرحمن بدوی هم اشاره می کند که در منطق ارسطویی که این کار نشد، با این که منطق ارسطویی خودش ثلاثی است، این کار را نکردند چون مفهوم را گرفتند. بعید نیست که اگر قائل به مصداق باشیم احتیاج به رابط دارد

اما مفهوم که باشد یکی است. یعنی آنچه را که در مقام خبر هست اتحاد مفهوم مطلوب با باب، یعنی باب مصداق است. این را دارد، نسبت در خارج مراد از خارج، در خارج هم نسبتی نیست، نسبتی بین باب و مفتوح نیست، این که می گویند نسبت ذهنی و نسبت خارجی به ذهن ما می آید اینها یک نوع تسامح باشد.

فالدی یمكن ان یتعلق الالتزام به هو إبراز

إبراز بعد از تلفظ است.

قصد الحکایة فی الأخبار و إبراز أمر نفسانی غیر قصد الحکایة فی الإنشاء لأنهما امران اختیاریان

إبراز اصلاً جزء وضع نیست.

داعیان إلى التکلم باللفظ فی الجملة الخبریة و الإنشائیة.

عرض کردم مرحوم آقای خوئی قائل شدند که در باب انشاء ابراز اعتبار نفسانی است.. البته ایشان این مطلب را گفتند لکن بعد هم می گویند که آن مقدار از اعتبار نفسانی را که ابراز می کند اعتبار دارد و توضیح دادیم کسی که قائل به ابراز است این نیست و عرض کردیم این تحلیل تاثیرگذار است. در فقه هم تاثیرگذار است یعنی خیلی دقت بکنید! یکی از مباحثی که یکی از آقایان هم از تهران با من تماس می گرفت معلوم شد در قوانین غربی این تحول الی عقد جدید متعارف است، من نمی دانستم. ایشان گفت که در نظریات، چون یکی از مباحثی که ما در مکاسب متعرض شدیم نظریه تحول الی العقد الجدید است. چون گاهی اوقات عقدی را انجام می دهد شرائط آن عقد در آن موجود نیست می گویند متحول می شود به یک عقد دیگر که ما این را قبول نکردیم. این خودش یکی از آثار قانونی است. مثلاً اگر گفت من مردم به فلانی به اندازه پسر ارث می دهد. می گویند نمی شود. چون شخص حق ندارد جعل قانون بکند. این يتحول به وصیت.

و عرض کردیم این مطلبی را که الان آقایان گفتند بسیار مشروح و مفصل و قشنگ مرحوم نائینی در بعثک بلا ثمن، غیر از انقلاب به عقد آخر اصلاً احتمال دیگر هم دارد، پنج احتمال در این بعثک بلا ثمن ایشان داده است. خیلی تحلیل قشنگی را ایشان در همین بحث

مکاسبشان دارند. آن نکته فنی این جاست. نکته فنی این است که آیا در باب عقود اعتبار به قصد است یا اعتبار به لفظ است؟ عرض کردیم در کتب اهل سنت همین مجله هم دارد العبرة بالعقود بالمقاصد و المبانی، لا بالالفاظ. خیلی تعبیر لطیفی است. العقود تابعة للقصد. عرض کردیم معنای این عبارت این است که چون عقد را ابراز اعتبار نفسانی می دانند مهم این است که آن اعتباری که شما کردید چیست؟ ممکن است ابراز به اندازه او باشد و ممکن است اوسع باشد. ممکن است اضیق باشد. پس اگر گفت بعثک بلا ثمن بیع که نیست، چون بلا ثمن نمی شود. مقومش ثمن است پس می شود هبه صحیحه. مرحوم نائینی احتمال دادند هبه فاسده باشد. احتمال دادند بیع فاسد و چند تا احتمال را ایشان دادند. به ذهن این حقیر سراپا تقصیر رسید که این انشاء نیست، عقد نیست. این اصلاً هیچی نیست. چون نمی شود بیع باشد و نمی شود هبه باشد. هبه لفظش نیامده و بیع را هم که آورده ناقص آورده است.

پس بنابراین آن نکته در آن جا تابع این است پس نکته فنی این که آقای خوئی می گوید ابراز اعتبار نفسانی. البته آقای خوئی دنبال این التزامش نرفتند اما این اقتضایش این است.

یکی از حضار: آقای خوئی در باب اجاره هم می گوید بعثک الدار اجاره محقق می شود. می گویند با لفظ بعثک الدار، ملک منفعه الدار.

آیت الله مددی: ملکتم محتمل است اما بعثک بعید است. ملکتم را شاید چون تملیک اعم از عین و منفعت است اما بعثک مال عین است.

یکی از حضار: می گوید چه مجاز بگویند و چه حقیقت بگویند و غلط واضح نگویند بعثک می شود.

آیت الله مددی: اگر فرموده باشند قابل قبول نیست

چون علی ای حال عرض می کنم در کلمات ایشان که نگاه می کنم ایشان هم باز دنبال ابراز می رود. ابراز را برایش حساب.

.....

پس بنابراین فارق اساسی این شد که اگر ابراز گرفتید آن اعتبار نفسانی فی نفسه ملاحظه می شود. گاهی اوسع از اعتبار است و گاهی کمتر از اعتبار است. نکته ای ندارد. اگر ایقاع گرفتید به مقدار ابراز است که ما هم ایقاع گرفتیم به مقدار ابراز است. این فوائد بسیار مهمی را هم در فقه و هم در اصول دارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین